

امیدآرامین
ساعت ۴ ظهر بود که به بازپرس پژوهش‌خبر رسید، مردی داخل پرایدش در جنگل‌لویزان با گلوله کشته شده‌است وزن و مردی از صحنه گریخته‌اند.

در صحنه قتل بازپرس ابتدا درهای عقب و جلوی سمت راست پیکان را دید که نیمه باز بودند سپس خود را به در سمت راننده که شیشه آن پایین بود رساند، جسد پسری پشت فرمان دیده می‌شد که همه پیراهن سفید و آستین کوتاهش غرق در خون بود، دو دستش هنوز نزدیک فرمان بی‌حس افتاده بودند و سرش به سمت دنده ماشین افتاده بود.

چند قطره خون روی بدنه داخلی در سمت راننده دیده می‌شد اما بیشتر خون روی سقف، آینه جلو و داشبورد پاشیده شده بود و مقدار کمی نیز روی فرمان دیده می‌شد.

بازپرس برای تسلط بر جسد از صندلی عقب وارد ماشین شد و هر چه جست‌وجو کرد پوکه‌ای ندید. پشت سر جسد به گونه‌ای ایستاد که صورتش عمود بر صورت مقتول بود، دو دستش را در دو طرف سر او قرار داد و با وجود خون زیادی که دور گردن و لابه‌لای موهای مقتول لخته شده بود تنها جای یک گلوله را پیدا کرد که دقیقاً از زیر گوش سمت چپ وارد شده و در امتداد موربی با زاویه ۲۰ درجه‌ای دقیقاً در آن سوی جمجمه با شکاف کوچکی که به استخوان سر داده، نوک آن از لابه‌لای موهای انتهایی بالای گوش سمت راست از زیر پوست سر بیرون زده بود.

مدارک مقتول نشان داد پسر جوان محمدرضا نام دارد و ۲۶ ساله است.

تحقیقات مشخص کرد دختری که در صحنه دیده شده است، مانتویی سیاه به تن داشت و با بند طلایی رنگی عینکش را دور گردنش انداخته بود. فردای آن روز دختر ناشناس با ادعاهای برادر محمدرضا شناسایی شد. او ساناز نام داشت و قرار از دواج گذاشته بودند. برادرش خانه پدر ساناز را انتخاب می‌شناخت!

ساعتی نگذشته بود که ساناز در خانه را به روی بازپرس پژوهش‌باز کرد و عینکی با بند طلایی داشت! ساناز زودتر از آن چیزی که تصور می‌شد، گفت که با همدستی پسر مورد علاقه‌اش به نام افشین، به ملاقات محمدرضا رفته و او را کشته‌اند. ساناز گفت: محمدرضا من را زن آینده دقیق‌ترین دانست اما من همیشه از او می‌ترسیدم و چون همیشه هوایم را داشت مدیونش بودم اما حضور افشین در زندگی‌ام من را شادتر کرد. بین هر دو پسر نقش بازی کردم، پدرم از قدیم یک تپانچه در خانه داشت برای انتخاب نهایی بین محمدرضا و افشین قرار گذاشته بودم با هم حرف بزنند. روحیه خشن محمدرضا باعث شد برای احتیاط تفنگ را باخودم ببرم. محمدرضا پشت فرمان و افشین در صندلی جلوشسته بود، من نیز در صندلی عقب بودم. در یکی از پیچ‌های جاده داخل پارک‌لویزان وقتی محمدرضا و افشین به نتیجه‌ای نرسیدند، بین آن دو درگیری لفظی به وجود آمد، احساس خطر کردم تا این که ماشین در گوشه‌ای ایستاد. محمدرضا خیلی عصبانی بود، چاقویی را که همیشه همراه داشت برداشت وزیر چانه افشین چسباند. ترسیده بودم، افشین را دوست داشتم، تفنگ را درآوردم سمت سرش بردم و با بستن چشم‌هایم شلیک کردم بعد پوکه را برداشتم و پا به فرار گذاشتم. افشین هم خیلی زود پا داشت شد و گفت: من می‌خواستم به هر قیمتی شده با ساناز از دواج کنم. روز روز محمدرضا و ساناز که در کنار هم در صندلی‌های جلوشسته بودند با پراید سراغم آمدند، ساناز نمی‌دانست من تفنگ دارم، با وجود اصرار ساناز به این که من در صندلی جلو بنشینم پدرم پشت‌نشین نشستم. محمدرضا بعد از کمی حرف عصبانی شد و چاقویی زیر گلوئی ساناز گذاشت من که به نشانه اعتراض از آن پیاده شده بودم با توجه به پایین بودن شیشه از همان جا گلوله را شلیک کردم، سپس پوکه را برداشتم و فرار کردم.

ساناز و افشین را زودتر کردند. هر دو قتل را به گردن می‌گرفتند.
بازپرس صبح روز بعد تنها یک دلیل داشت تا بگوید ساناز قاتل اصلی است!

پاسخ

در صحنه قتل گلوله از سمت چپ وارد شده بود. تنها جای یک گلوله بود که دقیقاً از زیر گوش سمت چپ وارد شده و در امتداد موربی با زاویه ۲۰ درجه‌ای دقیقاً در آن سوی جمجمه با شکاف کوچکی که به استخوان سر داده، نوک آن از لابه‌لای موهای انتهایی بالای گوش سمت راست از زیر پوست سر بیرون زده بود. گلوله از سر مقتول خارج نشده بود باید با فاصله نزدیک از محل اصابت شلیک شده باشد. ساناز گفت که تفنگ را نزدیک سر مقتول کرده و ماشه را چکانده و افشین ادعا کرد خارج از ماشین بوده که به سمت مقتول شلیک کرده‌است، ساناز را ست می‌گفت چون فاصله‌اش نزدیک‌تر بود و اگر افشین کشته بود باید گلوله با به وجود آوردن شکاف بزرگی، از سر مقتول خارج می‌شد.

پسر جوان که قصد داشت مانع طلاق خواهرش شود در اقدامی عجیب دست به قتل خواهرش زد.

اوپس از یک سال داستان سرایی دروغین و پنهان کاری فامیلی درباره قتل، رازش فاش شد و به دام پلیس افتاد.

خودکشی مرموز

عصر ۷ نیر سال گذشته، جسد زن ۴۲ ساله به یکی از بیمارستان‌های تهران منتقل شد و خانواده‌اش در بیمارستان ادعا کردند که دخترشان دست به خودکشی زده‌است. این ادعا در حالی بود که آثار خراش و کبودی روی بدن این زن ماجرای خودکشی را کم رنگ می‌کرد و با اعلام این خبر به بازپرس ویژه قتل، دستور داده شد جسد مهوش به پزشکی قانونی منتقل شود تا جزئیات مرگ زن جوان در اختیار تیم تحقیق قرار گیرد.

یک قتل

کارشناسان پزشکی قانونی در بررسی‌های تخصصی اعلام کردند که زن جوان بر اثر خفگی بیرونی و انسداد راه تنفسی به کام مرگ فرو رفته‌است و همین کافی بود تا فرضیه خودکشی به قتل تغییر کند.

نخستین مظنون

بدین ترتیب خانواده مهوش با حضور در شعبه ۳ دادسرای امور جنایی تهران اثر مرگ شده که دو استکار قدیمی مهوش که مرد میان‌سال‌ی است، دست به قتل زده، در این مرحله بازپرس ویژه قتل دستور داد تا تیمی از ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران برای دستگیری احمد وارد عمل شوند.

کارآگاهان با توجه به اطلاعات و سرنخ‌هایشان موفق به دستگیری احمد شدند و مرد جوان وقتی خود را در برابر اتهام قتل دید شوکه شد و اصرار بر بی‌گناهی کرد.

احمد در بازجویی‌ها به ماموران گفت: من و مهوش به هم علاقه داشتیم حدود ۲۰ سال از دواج گرفتیم اما خانواده‌اش با این از دواج مخالفت کردند و در حالی که تصمیم اصرار به از دواج با من داشت او را مجبور کردند با پسرعمویش از دواج کند.

وی افزود: ضربه سختی از این اتفاق خوردم و در این سال‌ها هیچ وقت از دواج نکردم و به سراغ مواد مخدر شیشه رفتم تا این که

چندی قبل به صورت خیلی اتفاقی او را در خیابان دیدم.
مرد عاشق پیشه ادامه داد: همین دیدار کافی بود تا روزهای بعد هم یکدیگر را ملاقات کنیم.

تحلیل کارشناس

محمود مدرسی

کارشناس آسیب‌های خانوادگی یکی از بدترین اشکال از دواج زوجین این است که ردپای یک رقیب عشقی در هر دو طرف وجود داشته باشد. اصولاً ازدواج‌های سنتی تنها در صورتی که هر کدام از زوجین شریک عاطفی نداشته باشند، می‌توانند مسیر درستی را پیش ببرند نه این که همیشه این‌گونه از دواج‌ها به طلاق یا اتفاقات ناخوشایندی منجر شود اما در بیشترشان کاستی‌هایی وجود خواهد داشت به ویژه این که علائق و عاطفه‌های قبل از دواج برای زن یا مرد آن قدر پرتنگ بوده باشد که زندگی مشترک را تحت تأثیر قرار دهد. خانواده‌ها باید در نظر داشته باشند اگر دختر و پسری به یکدیگر علاقه‌مند هستند و هیچ مانع منطقی مانند اعتیاد دو طرف، مشکلات اخلاقی و رفتاری و... نباشد باید رضایت بدهند تا آن‌ها زیر یک سقف خوشبختی را تمرین کنند. متأسفانه اصرار به یک سنت قدیمی یا تحکم خانوادگی برای انتخاب داماد یا عروس باعث فروپاشی خانواده‌های فرزندان می‌شود که حاصلش در بهترین شرایط طلاق است که ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران برای دستگیری احمد وارد عمل شوند. کارآگاهان با توجه به اطلاعات و سرنخ‌هایشان موفق به دستگیری احمد شدند و مرد جوان وقتی خود را در برابر اتهام قتل دید شوکه شد و اصرار بر بی‌گناهی کرد. احمد در بازجویی‌ها به ماموران گفت: من و مهوش به هم علاقه داشتیم حدود ۲۰ سال از دواج گرفتیم اما خانواده‌اش با این از دواج مخالفت کردند و در حالی که تصمیم اصرار به از دواج با من داشت او را مجبور کردند با پسرعمویش از دواج کند. وی افزود: ضربه سختی از این اتفاق خوردم و در این سال‌ها هیچ وقت از دواج نکردم و به سراغ مواد مخدر شیشه رفتم تا این که چندی قبل به صورت خیلی اتفاقی او را در خیابان دیدم.
مرد عاشق پیشه ادامه داد: همین دیدار کافی بود تا روزهای بعد هم یکدیگر را ملاقات کنیم.

در این مدت مهوش با من شروع به درد دل کرد و می‌گفت که هیچ وقت از زندگی‌اش راضی نبوده و خوشبخت نشده و تصمیم به جدایی گرفته‌است.

احمد گفت: وقتی دیدم مهوش تصمیم‌اش به طلاق است پیشنهاد دادم تا بعد از جدایی با هم از دواج کنیم و در ادامه سند خانه و مدارکش را به من داد تا به عنوان امانت برایش نگه دارم و بعد از آن دیگر اطلاعی از او نداشتم تا این که شنیدم او فوت کرده‌است.

کارآگاهان با توجه به این که درهای ورودی

ساختمان محل جنایت سالم بوده و تخریب نشده، فرضیه قتل از سوی احمد رد کردند و هیچ سرنخی از قتل مهوش از سوی احمد به دست نیامد.

بازداشت شوهر مهوش

تیم پلیسی در گام بعدی پی بردند که از چندی قبل مهوش و شوهرش که پسرعمویش نیز هست با هم اختلاف داشته‌اند و فرضیه قاتل بودن یک‌آشنا قوت گرفت.

در ادامه تحقیقات شوهر مهوش به عنوان یکی دیگر از مظنون‌های قتل زن جوان دستگیر شد و هدف بازجویی قرار گرفت که این مرد نیز اصرار بر بی‌گناهی داشت و با ارائه مدارک و شواهد توانست خود را بی‌گناه معرفی کند و مشخص شد مرد جوان در زمان مرگ مهوش در خانه نبوده‌است.

خواهرکشی

تجسس‌های فنی و اطلاعاتی پلیس ادامه داشت و بیش از یک سال از ماجرای قتل معمای زن جوان می‌گذشت که کارآگاهان به برادر مهوش که چند ماه قبل از مرگ معمای خواهرش نامزد کرده بود، مشکوک شدند.

در این مرحله وی با سرنخ‌های به دست آمده در روز ۱۳ آبان امسال دستگیر و ابتدا منکر قتل خواهرش شد اما وقتی در تناقض گویی‌هایش گرفتار شد به ناچار لب به سخن گشود و به قتل خواهرش اعتراف کرد.

اشک‌های دلنگی

ماهان ۲۰ ساله که یک سال قبل نامزد کرده بود هنوز باور ندارد که خواهرش را به قتل رسانده‌است و در حالی که اشک می‌ریزد می‌گوید که من هیچ وقت قصد کشتن خواهرم را



نداشتم و تنها می‌خواستم او را ساکت کنم.

سابقه‌داری؟

نه، هیچ وقت خلاف نکرده‌م و زندگی عادی و آرامی داشتم.

با خواهرت اختلاف داشتی؟

نه، مهوش بزرگ‌تر از من بود و هیچ وقت با هم مشکلی نداشتم.

پس چرا او را کشتی؟

من نمی‌خواستم خواهرم را به قتل برسانم و تنها می‌خواستم با او صحبت کنم تا از تصمیمی که داشت منصرف شود و به زندگی‌اش ادامه دهد.

مهوش چه تصمیمی داشت؟

خواهرم تصمیم گرفته بود از شوهرش طلاق بگیرد تا با خواستگار قدیمی‌اش که احمد نام دارد، از دواج کند.

مهوش و شوهرش اختلاف داشتند؟

نزدیک به یک سال بود که خواهرم و شوهرش اختلاف داشتند و روز به روز این اختلافات بالا می‌گرفت و این مشکلات بیشتر از سمت خواهرم بود.

داماد تا نیر تصمیم به جدایی داشت؟

نه، پسرعمویم عاشق مهوش بود و هیچ وقت تصمیم نداشت از خواهرم طلاق بگیرد و حتی از من خواسته بود که او را کمک کنم تا خواهرم را از تصمیمی که داشت منصرف کند.

روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟

روز حادثه خواهرم به خانه‌مان آمد. شوهرش نیز در خانه ما بود. وقتی مهوش شوهرش را دید از خانه خارج شد و به خانه خودش در شهرک و لیعصر رفت. نگرانش بودم و می‌خواستم این موضوع را حل کنم به همین

دسیسه‌شوم برادر، پشت خودکشی مرموز خواهر!

دلیل سوار بر خودرو به خانه خواهرم رفته و ساعت ۷ عصر به آن جارسیدم و قصد داشتم هر طور شده مهوش را راضی کنم با شوهرش آشتی کند که خواهرم شروع به جیغ و فریاد کرد. شوکه شده بودم و چون نمی‌خواستم همسایه‌ها صدای خواهرم را بشنوند دستم را روی دهانش گذاشتم و از او خواستم تا کمی آرام باشد که پس از لحظاتی دیدم مهوش ساکت شده و دیگر حرفی نمی‌زند. وقتی دستم را از روی دهانش برداشتم متوجه شدم او دیگر نفس نمی‌کشد و به کام مرگ فرو رفته‌است.

بعد از قتل فرار کردی؟

ترسیده بودم، به سرعت از خانه خارج شدم و ماجرای قتل خواهرم را به پدرم و دامادمان خبر دادم که آن‌ها نیز خودشان را به سرعت به خانه خواهرم رساندند و مهوش را به بیمارستان منتقل کردند و برای این که ماجرای قتل مهوش توسط من پنهان بماند ادعا کردند که او دوست به خودکشی زده‌است و بیمارستان هم مرگ خواهرم را تایید کرد.

چرا نمی‌خواستی خواهرت طلاق بگیرد؟

دامادمان، خواهرم را دوست داشت اما مهوش به خاطر احمد حاضر به ادامه زندگی با او نبود.

خواهرم زاده هم‌داری؟

بله، خواهرم دو دختر دارد. از او خواستم که به خاطر دخترانش به زندگی ادامه بدهد اما او تصمیم به طلاق داشت و می‌گفت که می‌خواهد با احمد از دواج کند.

احمد را در این دوران دیده‌بودی؟

او یک بار به مغازه پدرم آمده و از خواسته‌بود برای طلاق به دخترش کمک کند تا آن‌ها با هم از دواج کنند.
در این مدت عذاب وجدان داشتی؟
عذاب وجدان لحظه‌ای مرا هانمی‌کرد. مدام خواب خواهرم را می‌دیدم اما ترس باز دامن با چه انگیزه‌ای پسران کشته‌است. را بر ملا نکتم.

بخشش اولیای دم

پس از تحقیقات تکمیلی و بازسازی صحنه قتل در حالی که ماهان به عنوان قاتل خواهرش شناخته شده بود، خانواده‌اش با حضور در دادسرای امور جنایی تهران خواستار بخشیده شدن پسرشان شدند. بنا به این گزارش، این پرونده خانوادگی برای بررسی و صدور حکم نهایی از نظر جنبه عمومی به دادگاه کیفری منتقل شد.

ضرب الاجل برای‌رهایی از قصاص قاتل همسایه

قربانی برای ساسان حکم قصاص خواستند. مادر میثم در حالی که اشک می‌ریخت گفت: میثم پسر کوچکم بود. آن شب از محل کار به خانه بر می‌گشت که ساسان با بی‌رحمی تمام او را کشت. آن‌ها هیچ درگیری قبلی با هم نداشتند و نمی‌دانم با چه انگیزه‌ای پسر مرا کشته‌است. من

قتل خوین

رسیدگی به این پرونده از فروردین امسال به

دنیا ل درگیری خوین در یکی از خیابان

های رامین آغاز شد. شواهد نشان می

داد میثم ۲۶ ساله پس از درگیری با

پسر همسایه به نام ساسان زخمی

شده است. میثم به بیمارستان

منتقل شد اما وی دچار ستان

مغزی شده بود. با تایید مرگ

مغزی وی، خانواده‌اش با اهدای

عضو موافقت کردند. بدین ترتیب اعضای

بدن میثم به چند بیمار نیازمند اهدا شد و هم‌زمان

پلیس به تحقیق پرداخت و ساسان بازداشت شد.

است یکی از آن‌ها ضربه را به سر میثم زده باشد. با

پایان دفاعیات این متهم، قضاات دادگاه اولیای دم

را به صلح و سازش دعوت کردند و به متهم مهلت

۱۰ روزه دادند تا در این مدت رضایت اولیای دم

را جلب کند.

دسیسه‌سیاه برای دختر ۴ ساله

شوهرم برای کار به گاو‌داری رفته بودیم. دخترم و برادرم مشغول بازی بودند که گریه‌های بی‌امان دخترم را شنیدیم. وقتی بالای سر او رفتم شوکه شدم. متوجه دیدم برادرم را آزار داده‌است. با این شکایت، پسر ۱۲ ساله بازداشت شد. وی دیروز در شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان تهران حاضر شد تا به سوالات قضاات پاسخ دهد. با پایان جلسه غیر علنی شدیم. پسر نوجوان با قرار ۵۰ میلیون تومانی روانه کانون اصلاح و تربیت شد و قرار است جنایت از بیمارستان و ارسال نظر کارشناسان پزشکی قانونی به دادگاه‌وی محاکمه شود.

قرار گرفته‌است. دختر ۴ ساله

تحت عمل جراحی قرار گرفت و

پزشکان ماجرای کودک‌آزاری

را به پلیس اعلام کردند. بدین

ترتیب مادر وی لب به بیان

حقیقت گشود و گفت: برادر

۱۲ ساله ام به نام عزیز دخترم

را آزار داده‌است. این زن در

تشریح جزئیات ماجرا گفت:

من و شوهرم چند سال قبل از

افغانستان به ایران آمدیم و در

یک گاوداری در ورآمین ساکن

شدیم. دو ماه بود که برادر ۱۲

ساله ام از افغانستان به ایران

آمده بود تا کار مناسبی پیدا کند

به همین دلیل من و شوهرم

تصمیم گرفتیم تا زمانی که

برادرم کاری پیدا نکرده پیش

ما ساکن شود. از صبح من و

پسر ۱۲ ساله‌ای که به دختر ۴

ساله‌ای رحم نکرده بود کسی

جز دایبی‌اش نبود. این پسر

نوجوان در یک گاوداری دختر ۴

ساله خواهرش را قربانی اقدام

سیاه خود کرد. دایبی ناعلف،

دیروز در دادگاه حاضر شد تا

به سوال قضاات پاسخ دهد.

در شعبه هفتم دادگاه کیفری یک استان

تهران پشت درهای بسته و غیرعلنی بر گزار

شد. در این جلسه دختر جوان در حالی که از

مردان شیطان صفت ترسیده بود، در جایگاه

به تشریح ماجرا پرداخت و برای شیاطین

باغ‌اشد مجازات را خواستار شد. سپس

امین، فریدو کیومرث به دفاع از خود پرداختند

و جرمشان را به گردن یکدیگر انداختند. بنابه

این گزارش، قرار است با تکمیل تحقیقات

در باره این پرونده و پرس‌و جواز مریم، متهمان

به طرز و حشیه‌های تحت آزار

نقشه پلید شیاطین باغ برای ۲ دختر دانش‌آموز



دو دختر نوجوان در باغ خلوتی به دام سه‌جوان شیطان صفت افتادند و به سرنوشت شومی گرفتار شدند. آید که تصویری کرد در دنیای عاشق پیشگی به مرد رویا هایش می‌رسد، وقتی تافلگیر شد چاره‌ای جز التماس ندید اما هیچ گوشی شنوا نبود. نخستین جلسه تحقیق از این سه پسر جوان با اتهام سیاه دیروز در دادگاه کیفری تهران برگزار شد.

روز شوم

یلدا و مریم باور نمی‌کردند دقایقی پیش هدف آزار پسران شیطان صفت قرار گرفته‌اند. آن‌ها فقط گریه می‌کردند! از همدیگر خجالت می‌کشیدند! مریم از این که داستان عاشقانه یلدا را گوش کرده‌است پشیمان بوده نمی‌دانست به خانواده‌اش چه بگوید! اگر پدر و مادرش می‌فهمیدند چه بلایی سر دخترشان آمده‌است یا او را می‌کشند یا خودشان می‌برند! تنفر در وجود یلدا موج می‌زد! این که چطور عشق‌اش باز یچه پسر شیطان صفت بوده‌است، برایش قابل هضم نبود! نمی‌خواست باور کند روزهای خوشش فقط یک خیال بود! به یاد التماس هایش افتاد و خنده‌های شیاطین باغ! یلدا! انتقام می‌گرفت!

گزارش به پلیس

چندی پیش دختری آشفته و نگران به همراه مادرش نزد پلیس رفت و پرده از سرنوشتی تکان دهنده برداشت. دختر ۱۷ ساله که همه وجودش پر از بغض بود، جلوی چشمان مادرش را زی اف‌اش کرد که شنیدنش سخت بود، یلدا به تیم پلیس گفت: یک ماه پیش بود که با جوانی به نام امین در خیابان آشنا شدم. او وانمود می‌کرد پسر خیلی خوبی است. رفتارش هم طوری بود که تصور می‌کردم مناسب روزهای تنهایی‌ام است. ما چند بار با هم قرار ملاقات گذاشتیم! او مرتب ابراز علاقه می‌کرد و من باورش کرده بودم تا این که امین به بهانه این که تنها نباشیم و یک گروه چهار نفره شویم، از من خواست یکی از دوستانم را با دوست صمیمی او به نام فرید آشنا کنم. پیشنهاد خوبی بود من با همکلاسی‌ام به نام مریم صحبت کردم او هم تنها بود و پذیرفت با فرید آشنا شود. او را سر قرار بردم تا با فرید